



فهرست

۲	تنبیه هفتم: اخذ اجرت بر افتاء و فعالیت‌های دینی
۲	نگاهی به مطالب پیشین
۲	ادله روایی حرمت اخذ اجرت
۲	روایت چهارم
۳	نکته اول
۵	نکته دوم
۵	نکته سوم
۷	نکته چهارم
۷	روایت پنجم
۹	روایت ششم
۹	جمع بندی شش روایت مسئله



بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيه هفتم: اخذ اجرت بر افتاء و فعاليت‌های دينی

نگاهی به مطالب پيشين

بحث در اين بود که آیا اجرت گرفتن بر تعليم معارف دين و مسائلی از اين قبيل مثل افتاء، تبليغ و تربيت و امثال آن‌ها جايز است يا جايز نيست. اقوال ذکر شد و بعد ادله قائلين به حرمت شروع به بررسی شد. ابتدا آیات شريفه «لَأَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» را بررسی کردیم که در دلالت آن‌ها و تسری به غير معصوم يا به غير پيامبر اطمینانی نبود. در روایات هم سه روایات از باب يستأكل بعلمه در اصول کافی ملاحظه کردید. سه روایت هم تقريباً مضمون واحدی داشت، من اراد العلم يا «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ»^۱، يا فهو حظه يوم القيامة. اين سه حديث يك مضمون داشت و يك روایت آن معتبر بود دو تا اعتبار نداشت، اما مجموعاً همدیگر را تأييد می‌کردند. اين روایات هم گفتیم حداکثر دلالت آن‌ها می‌تواند يك کراهت باشد. اطمینان به افاده حرمت تمام نيست. به سراغ روایات دیگری که در اين مبحث وارد شده است می‌رویم.

ادله روايي حرمت اخذ اجرت

روایت چهارم

روایات بعدی که چهارم می‌شود، روایاتی است که اين بيان در آن‌ها آمده است که لمن طلب بالدین الدنيا. اين روایت از کتاب‌های عامه يا غير عامه‌ای که معتبر نيست نقل شده است. اين روایت در کتاب العلم و الحکمة در صفحه ۴۰۲ است کتاب العلم و الحکمة کتاب آقای ری شهری است در صفحه ۴۰۲ از پيغمبر اکرم نقل شده است آن هم از کتاب فردوس نقل شده است از عطية بن بسر. مضمون آن هم اين است که تمجيد می‌کند از کسی که دين را برای خدا به نحو خالص دنبال کند و آخر روایت اين است و شاهد کلام ما در روایت چهارم اين است «ويل لمن طلب بالدین الدنيا ويل له». اين روایت چهارم است. روایت چهارم مضمون و بيان جمله دیگری دارد. در آن جاها اين بود که «مَنْ

^۱ - وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص: ۷۹



أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ^۲، در اینجا کمی بالاتر است، می‌گوید «ویل لمن طلب بالدین الدنیا ویل له»، تأکید هم شده است. دو بار در این روایت ویل آمده است. این روایت از نظر سند معتبر نیست. اما به لحاظ دلالت چند نکته در روایت هست. ولو اینکه این روایت ضعیف است ولی چون قریب به این مضمون در روایات بعدی هم خواهید دید، کمی تأمل بر روی این مدلول می‌کنیم. دو سه روایت دیگر هست که همین مضمون را دارد و سریع عبور می‌کنیم.

نکته اول

از حیث دلالت اولین نکته‌ای که وجود دارد این است که ویل چه دلالتی دارد. آیا می‌شود بگوییم ویل بر حرمت دلالت می‌کند یا اینکه دلالت بر حرمت نمی‌کند. به نظر می‌آید ویل گرچه در مواردی در کراهت هم به کار رفته است و استعمال شده است، اما ذات آن بعید نیست که بر حرمت دلالت کند. اینکه توییح علی‌الاطلاق در هر غالبی باشد از جمله غالب ویل، ظهور اطلاقی آن در حرمت است، همان طور که نهی و زجر علی‌الاطلاق ظهور در حرمت دارد، توییح علی‌الاطلاق هم ظهور در حرمت دارد. در دلالت صیغه نهی بر حرمت گفته شده است که وقتی مولا به نحو مطلق نهی کند، زجر کند، علی‌الاطلاق یا به حکم عقل یا با مقدمات حکمت، دلالت بر حرمت می‌کند. این چیزی است که در صیغه نهی گفته شده است.

در دلالت صیغه نهی بر حرمت حداقل سه نظریه وجود دارد. یک نظر این است که نهی به وضع دلالت بر حرمت می‌کند، یعنی برای حرمت وضع شده است به حیثی که اگر در کراهت استعمال شود مجاز است. این یک نظر است که بعضی متقدمین داشتند. نظر دوم این است که دلالت نهی بر حرمت با حکم عقل است و حکم عقل می‌گوید که اینجا دلالت بر حرمت می‌کند. مثل مرحوم آقا ضیاء عراقی این را می‌گویند. نظر سوم هم نظر مشهور متأخرین است. مرحوم نائینی و خیلی از بزرگان دیگر می‌گویند دلالت نهی بر حرمت دلالت بالاطلاق و مقدمات حکمت است، به این معنا که وقتی مولا منع و زجر از چیزی می‌کند بدون هیچ قرینه و قیدی، ظاهر آن در این است که منع آن، منع کامل است نه اینکه منع و زجر ناقص باشد. سه نظریه هست که اولی نظر سوم است. بر دلالت صیغه امر بر وجوب هم این سه نظریه وجود دارد. البته نظریه دوم و سوم، یعنی حکم عقل و مقدمات حکمت هر کدام خود چند تقریر دارد ولی کلیت نظریات همین سه نظریه است.

۲ - وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص: ۷۹



به نظر می‌آید هر کس هر مبنایی را در دلالت صیغه نهی بر حرمت اتخاذ کند همان مبنا در تویبخت هم هست، آنجایی که می‌گوید ویل، چرا این کار را نکردی، لما فعلت کذا، لماذا لم تفعل یا صیغه‌های این طوری باشد که نهی نیست ولی نوعی تویبخت یا زجر است، این‌ها هم دلالت بر حرمت می‌کند. اولی همان اطلاق است، یعنی علی‌الاطلاق که مولا کسی را تویبخت می‌کند، معنایش این است که آن را می‌خواهد و زجر، زجر مطلق است. البته یک بیان دیگر هم بود در جایی که وعده عذاب داده شود، آن بحث دیگری است.

سه قالب کلی وجود دارد. یک قالب نهی به صورت لا تفعل است. یک قالب این است که با عبارات دیگر تویبخت کند. یک قالب هم این است که وعده عذاب بدهد. هر سه قالب حرمت را افاده می‌کند. چه آنجایی که در قالب نهی یا صیغ مشابه آن زجر کند، این یک قالب است که به یکی از آن سه مبنا دلالت بر حرمت می‌کند که اولی مبنای سوم است. قالب دوم این است که تویبخت می‌کند. بیان، بیان تویبختی است. این هم دلالت می‌کند و غالباً آنجایی است که عذاب را وعده دهد. این سه قالب هر سه یا با حکم عقل یا مقدمات حکمت مفید حرمت هستند.

آن وقت درباره ویل له که در این روایت و در روایات دیگر هم آمده است دو احتمال دارد، یک احتمال این است که قالب دوم است، یعنی تویبخت است و تویبخت دال بر حرمت است، یک احتمال دیگر هم در ویل این است که ویل وعده عذاب است کما اینکه در بعضی روایات آمده است که ویل چاهی در جهنم است. این مفهوم لغوی نیست، قاعداً یک بیان خاص روایی است که ذکر شده است. اگر این روایات معتبر باشد، دلالت ویل بر حرمت آکد می‌شود، برای اینکه صرف تویبخت کلی نیست، بلکه بیان عذاب است که آن هم دلالت بر حرمت می‌کند.

بنابراین حاصل عرض ما در امر اول این است که ویل که در این روایت آمده است و دو بار هم آمده است، دلالت بر حرمت می‌کند یا به خاطر اینکه از نوع دوم از قالب‌های حرمت است، یعنی به خاطر اینکه مفید تویبخت است و تویبخت هم علی‌الاطلاق مفید حرمت است، یا به خاطر اینکه ویل وعده عذاب است. آن روایاتی که در آن آمده است که ویل یکی از درکات جهنم است یا چاهی در جهنم است، اگر معتبر باشند به نحو کلی یک دلیل حاکم و مفسر نسبت به همه آیات و روایاتی می‌شود که گفته است ویل لکذا، ویل لکذا. یعنی یک روایت آمده است که دلیل حاکم و مفسر است، می‌گوید ویل در بیان شرع یعنی این و هر جایی که ویل آمده است حمل بر آن معنا می‌شود.

البته احتمال جمع بین این دو وجه هم هست که ویل همان تویبخت است و در همان مفهوم عرفی و لغوی خودش استعمال شده است، منتهی تأویل آن در شرع، آن چاه در جهنم است. این تأویل خاص شرعی آن است که اگر این باشد در واقع جمع بین آن دو شده است. شاید همین جمع اولی باشد. به هر حال بعید نیست که ویل دال بر حرمت باشد، البته می‌گوییم دلالت این‌ها بر حرمت بال اطلاق است والا اگر قرینه‌ای در جایی باشد که مقصود کراهت است، مانعی



ندارد، کما اینکه مواردی داریم که ویل در امور مکروهی به کار رفته است که برای نشان دادن شدت کراهت ویل به کار رفته است. آن احتمال مجاز نیست، اما قرینه خاصه می‌خواهد. این امر اول در بحث دلالتی روایت چهارم بود.

نکته دوم

امر دوم این است که در روایت آمده است ویل لمن طلب الدنيا بالدین. روشن است که در اینجا مقصود این است که دین را ابزار برای دنیا قرار می‌دهد. مفهوم روایت این است که وای بر کسی که دین را وسیله‌ای برای رسیدن به دنیا قرار می‌دهد. وسیله قرار دادن دین برای دنیا مفهوم عامی دارد که از جمله بحث ما را هم شامل می‌شود. مفهوم عامی دارد که بحث اخذ اجرت را هم شامل می‌شود. کسی که مثلاً می‌گوید من منبر می‌روم در مقابل فلان مبلغ، در واقع دین و امر دینی را وسیله‌ای برای یک امر دنیوی قرار داده است. شمول اطلاقش آن را شامل می‌شود. البته اختصاص به این ندارد که اجر و معامله باشد، حتی اگر معامله هم نباشد این را شامل می‌شود، فی الواقع داعی و انگیزه او برای اینکه این کار اجتهادی را می‌کند یا این کتاب را تألیف می‌کند یا سخنرانی را انجام می‌دهد یا تبلیغ می‌کند یا تدریس می‌کند، پول است، آن هم مشمول این هست.

چیزهای دیگر را هم می‌گیرد، از قبیل اینکه کسی مقدسات دینی را وسیله‌ای برای دنیای خودش قرار دهد، مثل کاری که خلفا می‌کردند، یعنی با دین بازی می‌کردند برای اینکه به خلافت برسند، به مقام برسند و چیزهایی از این قبیل برسند. آن هم در اینجا مشمول این اطلاق هست که خلافت پیغمبر را ابزاری قرار می‌داد برای اینکه به دنیایی برسد. ظاهراً طلب الدنيا بالدین، یک مفهوم عامی دارد که هر نوع استفاده ابزاری از دین برای دنیای خود را شامل می‌شود. از جمله اینکه عقد کند و شرط کند برای کار تبلیغی پول بگیرد، این هم مشمول آن است و از این جهت به نظر می‌آید اطلاق آن، اطلاق درستی است و شمول دارد و بحث ما را هم شامل می‌شود.

نکته سوم

نکته سوم هم در دلالت روایت کلمه طلب الدنيا است. این کلمه هم اطلاق دارد. همان طور که بالدین اطلاق دارد، بالدین هم اطلاق دارد. آنچه که فرد به دنبال آن است دنیا است، پول یا مقام یا هر چیزی دیگری باشد. هر چه از تمتعات دنیا باشد در حقیقت مصداق روایت می‌شود. طلب الدنيا من المال و المقام و چیزهایی از این قبیل از امور دنیوی. البته قبلاً گفته‌ایم که اگر غرض نهایی شخص دنیا نباشد، یعنی پول را که می‌گیرد می‌خواهد آن را صرف کار دینی دیگری بکند که غایت قصوی و هدف بالای او یک امر دینی است، اگر این باشد بعید نیست که بگوییم از اطلاق آیه خارج است. قبلاً هم احتمال را در مباحث سابق بر خلاف مشهور پایه ریزی کرده‌ایم و گفته‌ایم که این خارج است



و مشمول بحث سابق که در آن اجرت بود نمی‌شود. اینجا هم بعید نیست که همین را بگوییم، یعنی بگوییم آن‌هایی که کار دینی را ابزار دنیا یعنی فقط متامع دنیوی قرار داده‌اند چه حلال چه حرام، این مشمول روایت است و می‌گوید ویل له، ولی اگر همین کار دنیوی را وسیله‌ای قرار داد برای کار دیگری، یعنی پولی که او می‌گیرد برای این است که کار بزرگ دینی دیگری بکند، شاید بگوییم که آن از اطلاق خارج است. این یک احتمال در اینجا بود. امر سوم این است که در دنیا، احتمال اول این است که اطلاق دارد و همه تمتعات دنیوی را شامل می‌شود، مگر آنجایی که دنیا وسیله‌ای برای هدف بالاتری باشد که آن هدف معنوی و اخروی است.

اما یک احتمال دیگری هم غیر از آن وجود دارد. احتمال دومی که در امر سوم در کلمه دنیا هست این است که مقصود از دنیا در اینجا، دنیای محرم باشد. آن وقت روایت خیلی فرق می‌کند. ویل لمن طلب الدنيا بالدین، یعنی کسی که برای دنیای نامشروع، دین را ابزار قرار می‌دهد. برای اینکه خلافت را غصب کند، برای اینکه یک جنبه قداستی پیدا کند، ولی در پوشش آن گناه کند، خلافت را غصب کند، اموال مردم را بردارد و چیزهایی از این قبیل. همیشه این طور نیست که با یک کار دینی، دنیای متعارف حلال با قطع نظر از این مباحث به دست بیاید، اما گاهی دین را ابزار قرار داده است برای اینکه خلافت را غصب کند، برای اینکه ظلمی را انجام دهد.

بنابراین دو احتمال در دنیا آمد، یک احتمال این است که مطلق الدنيا باشد، اعم از تمتعات حلال و حرام و دامنه وسیع آن را بگیرد. احتمال دوم این است که دنیا در اینجا، دنیای محرم باشد، یعنی فعالیت‌های حرام و محرم با قطع نظر از این بحث که درست است مورد معامله باشد، مثلاً خلافت را غصب می‌کند.

در امر سوم دو احتمال شد که دنیا، مطلق الدنيا باشد یا دنیای خاص باشد. اگر ما در ابتدا باشیم، می‌گوییم که دنیا اطلاق دارد و این اطلاق اقتضای احتمال اول را دارد، اما ممکن است کسی اینجا ادعای انصراف کند و بگوید بافت جمله در این جا ویل لمن طلب الدنيا بالدین ویل له، این تأکیدات نمی‌خواهد زندگی عادی یک مبلغی را که کار می‌کند و چیزی هم می‌گیرد را شامل شود. مخصوصاً که گفتیم اطلاق آن معامله هم نیست، حتی داعی و انگیزه را هم می‌گیرد. اگر بخواهیم بگوییم این مقصود است، ممکن است کسی این نوع اطلاق را مستبعد بداند و به همین دلیل بگوید به جایی که دین را وسیله دنیای محرم قرار دهد انصراف دارد. احتمال این انصراف وجود دارد برای اینکه آن اطلاق یک مقدار بعید از ارتکاز ذهنی است. از این جهت است که بین این دو احتمال تردید هست و یک تردید در اینجا باقی می‌ماند. احتمال اینکه بگوییم امر محرم مقصود است خیلی مستبعد نیست.



نکته چهارم

نکته چهارم این است که در «ویل لمن طلب الدنيا بالدين ویل له» سؤالی وجود دارد که اگر کسی این کار را انجام می‌دهد، سه احتمال در انجام کار در اینجا که دین را وسیله قرار داده است وجود دارد. یک احتمال این است که انگیزه و قصد او خدا باشد. آن خارج از این جمله است و داخل در جمله قبل است که طلب الدین خالصاً است. اما دو احتمال دیگر باقی است. یکی اینکه دین و خدا و غیر خدا هر دو دخیل باشند، یکی اینکه فقط دنیا در نیت او دخیل باشد، آیا «ویل لمن طلب الدنيا بالدين ویل له» هر دو را شامل می‌شود، یعنی انگیزه او هم دنیا است و هم غیر دنیا است، هم خدا است هم دنیا است یا اینکه فقط دنیا است. آنجایی که فقط دنیا باشد در اطلاق و مشمول دلیل است، اما احتمال سوم که دو تایی باشد، یعنی محرک او در این کار، خدا و غیر خدا باشد، بعید نیست که اطلاق آن را هم شامل شود.

طلب الدنيا بالدين یا کاملاً هدف دنیایی است یا اینکه دنیا و آخرت جزء العلة شده‌اند، این بیشتر هم مصداق دارد و هر دو در اینکه شخص این کار را انجام می‌دهد سهیم هستند. بعید نیست که اطلاق دلیل هر دو را شامل شود، به خصوص در این روایت که این فرض در مقابل آنجایی است که خالصاً باشد. فراز قبلی دارد که خالصاً لی و این قرینه تقابل نشان می‌دهد عدم خلوص است، اعم از اینکه کاملاً غیر خدا باشد یا خدا و غیر خدا هر دو باشد و لذا هم اطلاق دارد هم قرینه تقابل در اینجا هست که نشان می‌دهد شمول دارد. من طلب الدین لی وحدی خالصاً، بعد می‌گوید «ویل لمن طلب الدنيا بالدين ویل له». این مقابل آن خلوص که قرار بگیرد حتماً شامل هر دو فرض می‌شود، هم آنجایی که خالصاً لغير الله باشد یا اینکه خدا و غیر خدا هر دو در کار او سهیم هستند.

این روایت یک بحث سندی داشت که سند ضعیف است و از نظر دلالتی هم این چهار نکته بود. اگر این چهار نکته اخیر را قبول کنیم شاید دلالت روایت را بشود پذیرفت اما سند ضعیف است.

روایت پنجم

روایت پنجم ادامه روایت چهارم در همان باب در همان صفحه ۴۰۲ است. روایت پنجم حدیث ۱۷۲۴ است. این روایت هم از پیغمبر اکرم است و از کتب مختلف هم نقل شده است که هیچ کام سند تامی ندارد. ارجاعات آن هم از عهدة الداعی و تنبیه الخواطر نقل شده است. این‌ها کتب اصلی و مجامع اصلی نیست. روایت این است که پیغمبر اکرم می‌فرمایند خداوند به بعضی از انبیا وحی کرد که «قُلْ لِلَّذِينَ يَتَفَقَّهُونَ لَغَيْرِ الدِّينِ وَ يَتَعَلَّمُونَ لَغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا



لَعِبْرِ الْآخِرَةِ يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ...»^۲. این یک حدیث قدسی است که رسول گرامی اسلام نقل می‌کنند که خطاب فرمود، بگو به آن‌هایی که تفقه می‌کنند برای غیر دین و یاد می‌گیرند نه برای عمل خود و دنیا را به عمل آخرت طلب می‌کنند، یطلبون الدنيا بعمل الآخرة. در آن روایت طلب الدنيا بالدين بود، اینجا یطلبون الدنيا بعمل الآخرة دارد. به این‌ها بگو شما لباس میش پوشیده‌اید و باطن شما باطن گرگ است. زبان شما از عسل شیرین‌تر است ولی دل‌های شما از سبر تلخ‌تر است، مرا فریب می‌دهد و مرا مسخره می‌کند (این جمله اخیر یا خبر است یا سؤال است). بعد هم می‌فرماید، فتنه‌ای برای آن‌ها آماده خواهیم کرد که آدم‌های صبور هم در آن‌ها به حیرت و گمراهی بیفتند. این روایت هم روایت پنجم است که مضمون آن تقریباً همان مضمون قبل است. یطلبون الدنيا بعمل الآخرة. فقط تفاوت در این است که آنجا بالدين داشت، اینجا به جای دین، عمل الآخرة دارد.

این روایت از نظر سند، سند معتبری ندارد و در مجامع اصلی هم وارد نشده است. روایات قبلی را از اصول کافی نقل کردیم، این دو روایت را از کتاب العلم و الحکمة نقل می‌کنیم. این روایت هم از نظر سند مثل روایت قبلی معتبر نیست. اما از نظر دلالت همان نکاتی که در بحث قبلی گفتیم در اینجا هم عمدتاً این نکات جاری است و تکرار نمی‌کنیم به جز یکی دو نکته که ذکر می‌شود.

یکی اینکه باید دید اینجا دلالت بر حرمت تام است یا تام نیست، برای اینکه در اینجا به پیغمبر خطاب کرد که به آن‌ها بگو که شما ظاهر میش و باطن گرگ دارید و زبان شما شیرین‌تر از عسل است اما دل‌های شما تلخ‌تر از گیاه سبر است. تا اینجا به هر حال می‌خواهد بگوید ظاهر و باطن شما متفاوت است. مطلق تفاوت ظاهر و باطن معلوم نیست حرام باشد. این‌ها را باید در بحث فقه روابط اجتماعی بحث کرد. ولی ادامه‌ای که اینجا دارد این است که آیا مرا فریب می‌دهند، مرا مسخره می‌کنند. این تعبیر که به کار رفته است بعد هم وعده‌ای داده است که من فتنه‌ای برای آن‌ها فراهم می‌کنم که آدم‌های صبور هم در آن متحیر شوند. مجموع این‌ها بعید نیست که دلالت بر حرمت کند. این یک احتمال است که مجموعه در کنار هم دلالت بر حرمت می‌کند. اما در عین حال ممکن است کسی بگوید هیچ کدام از این‌ها وعده عذاب به آن معنا نیست. فتنه هم یعنی یک گرفتاری‌هایی در دنیا برایشان پدید می‌آوریم که خیلی سخت است. این دو احتمال است که بگوییم مجموعاً دلالت بر حرمت می‌کند ولی ممکن است هم بگوییم که دلالت بر حرمت نمی‌کند. البته من حیث المجموع احتمال اول اولی است، به خصوص به خاطر اینکه یخادعون و یستهزئون دارد، یعنی این کار در حکم فریب و استهزاء خداوند است.

۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱، ص: ۲۲۴



روایت ششم

روایت ششم هم همین مضمون را دارد. در همان کتاب، همان صفحه، روایت بعدی روایت ۱۷۲۵ است. این روایت از امیر المؤمنین نقل شده است و از کتاب نصر الدور که آن هم کتاب معتبری نیست. سند این روایت هم معتبر نیست. آنجا دارد که «ان اخوف ما اخاف علیکم اذا نفقه لغير الدين و تعلم لغير العمل و طلب الدنيا بعمل الآخرة»، آدمها دنبال فقه باشند اما نه برای دین و تعلم لغير العمل. این هم روایت ششم است که همان طلب دنیا به عمل آخرت است که سند این روایت هم معتبر نیست و دلالت بر حرمت هم کمی ضعیف‌تر از قبلی‌ها است. «ان اخوف ما اخاف علیکم» لازم نیست حتماً یک کار حرامی باشد. کارهایی که پایه می‌شود برای اینکه انسان‌ها به سمت دنیا بروند ممکن است این باشد و لذا دو احتمال است ولی احتمال حرمت آن ضعیف‌تر است.

جمع بندی شش روایت مسئله

شبیه این سه روایت ممکن است در جاهای دیگر هم باشد. تا اینجا شش روایت را خواندیم. سه روایت اول یک مضمون داشت که یکی از آن‌ها سندش معتبر بود اما در دلالت بر حرمت تأمل وجود داشت. سه روایت چهار و پنج و شش هم تقریباً یک مضمون دارد، طلب الدنيا بالدين. این‌ها هم هیچ‌کدام سند نداشت. شاید یکی دو روایت دیگر هم باشد که هیچ‌کدام سند ندارد ولی دلالت آن‌ها کمی بهتر از قبلی است. این است که این شش روایت در واقع از لحاظ مضمون دو گروه می‌شوند، یک گروه می‌گوید من اراد بالعلم الدنيا لم یکن له نصیب، اینجا سند تام بود ولی دلالت تام نبود، سه تای بعدی دلالت قوی‌تر است ولی سند ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.